

# سراپنده امی از کور

دیوان اشعار منتخب السادات جندقی خوری

پدر اسناد حبیب نظامی

مقدمه و تصحیح و تدوین:

پید علی آل داود

# سراينده امی از کوير

ديوان اشعار منتخب السادات خورى خندقي

پدر استاد حميد نغايي

مقدمه و تصحيح و تدوين:

سيد علي آل داود

سرشناسه	: منتخب السادات خوری جندقی، اسدالله آل داود (۱۲۷۹-۱۳۵۰ق)
عنوان و نام پدیدآور	: سراینده‌ای از کویر: دیوان اشعار منتخب‌السادات خوری جندقی پدر استاد حبیب یغمایی / مقدمه و تصحیح و تدوین: سیدعلی آل‌داود.
مشخصات نشر	: تهران: مگستان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۵۲ ص.
شابک	: 978-622-6623-16-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: دیوان اشعار منتخب‌السادات خوری جندقی پدر استاد حبیب یغمایی.
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۱۴
موضوع	: Persian poetry -- 20th century
شناسه افزوده	: آل‌داود، سیدعلی، ۱۳۳۱-، گردآورنده
رده بندی کنگره	: ۷۹۱۹PIR
رده بندی دیویی	: ۶۲/۱۶۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۱۶۰۹۴



انتشارات  
مگستان

سراینده‌ای از کویر

دیوان اشعار منتخب‌السادات خوری جندقی

مقدمه و تصحیح و تدوین: سیدعلی آل داود

ناشر: مگستان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۲۳-۱۶-۲

قیمت: ۹۰۰۰۰ تومان

---

## فهرست

---

۷	مقدمه
۲۱	اسدالله منتخب السادات / طغرا یغمائی
۴۱	منتخب نامه / طغرا یغمائی
۴۶	مشویات
۴۷	فتح نامه
۲۰۵	نوش نامه
۲۰۷	نوش نامه
۲۰۸	فی نعت النبی
۲۷۱	نوش نامه / جلد دوم
۲۹۷	گلعمونامه
۲۹۷	منظومه ای در ستایش زنان
۲۹۷	و نکوهش مردان
۲۹۸	گلعمونامه
۳۱۸	منظومه خطاب به عمادالملک
۳۲۲	مراثی و نوحه ها

- ۳۳۷ ..... قصاید
- ۳۷۵ ..... گوناگون [منظومه‌ها، قطعات، رباعیات، مثنوی‌های کوتاه]
- ۳۹۵ ..... ضمائم
- ۳۹۶ ..... انتخاب وکیل در سال ۱۳۱۰ / سیدعلی آل داوود
- ۳۹۹ ..... فرمانروایی مسعود لشکر در جندق و بیابانک / سیدعلی آل داود
- ۴۱۲ ..... نامه‌ای به پدرم / حبیب یغمائی
- ۴۱۵ ..... روابط خانوادگی منتخب السادات جندقی و حاج سیدعلی کهیازی / اقبال یغمایی
- ۴۲۴ ..... دعای پدر / حبیب یغمائی
- ۴۲۵ ..... استاد و تصاویر

## مقدمه

دیوان حاضر مجموعه اشعار و سروده‌های یکی از سرایندگان سده گذشته منطقه خور بیابانک به نام اسدالله منتخب‌السادات است. او فرزندزاده میرزا اسماعیل هنر فرزند بزرگ یغمای جندقی است، نیای پدریش حاج سید میرزای جندقی از مجتهدان نام‌آور عصر ناصرالدین‌شاه و از همدرسان حاج ملاعلی کنی بود لیکن اقامت در روستاهای دورافتاده کویری او را همچون ملاعلی کنی نامور نساخت. یغما بسیاری از منشآت و مکتوبات خود را خطاب به او نوشته و از مضمون این نامه‌ها برمی‌آید که وی شخصیتی برجسته و صاحب نفوذ در عصر خود بوده، اما همانند همه فقیهان با شاعران نظرخوشی نداشته و از این رو یغما مثنوی مشهور «قاضی‌نامه» را که متضمن هزل‌های رکیک است در هجو حاجی سروده، این مثنوی تاکنون به چاپ نرسیده و شاید در هیچ زمان موقعیت انتشار به دست نیآورد.

باری منتخب‌السادات در کودکی از نعمت پدری محروم شد و با نظارت جدش اسماعیل هنر که خود شاعر و ادیبی برجسته بود تحصیلات مرسوم را فرا گرفت و به زودی گام در دنیای ادب و شاعری نهاد، طبعی روان داشت و به آسانی شعر می‌سرود، کثرت آثار بر جای مانده از او گواهی بر روانی طبع و هنر شاعری اوست، با این همه به سبب اوضاع نابه‌سامان منطقه در دوران مشروطه و پس از آن بسیاری از آثارش از میان

رفته و خود او هم مدت‌ها سرگردان شهرها و بیابان‌های اطراف بود زیرا هجوم دسته‌های یاغیان همواره آسایش را از کویرنشینان می‌ربود. سروده‌های او نیز بیشتر سرگذشت زندگی خود و گرفتاری‌ها و مشتقات هم‌شهریان اوست، در ادواری که خور بیابانک همانند اکثر نقاط ایران دستخوش فتنه‌ها و آشوب‌ها و طغیان‌های یاغیان محل و شورشگران سایر مناطق بود، اینان هر گاه در معرض تهاجم و سرکوب نیروهای دولتی قرار می‌گرفتند مفرّ آنان منطقه دوردست کویری بیابانک بود، شاعر نیز ناگزیر یا از منطقه فرار می‌کرد و یا تن به همکاری آنان داده و دبیری و منشیگری یاغیان را می‌پذیرفت، اگر شعر و قصیده‌ای از این قبیل در دیوانش مشاهده می‌شود که در ستایش ستمگران و یاغیان سروده شده از این باب است و طبعاً حاکی از ترس شاعر از مهاجمان بوده و الاً مدیحه‌سرایی در حق این گروه برخلاف مدایح شاعران پیشین برای شاعر سود مادی در بر نداشته و تنها حافظ جان و گاه نگهدارنده مال شاعر و کسان او بوده است.

این دیوان مجموعه کامل اشعار شاعر نیست، شاید ضرورتی هم در نقل همه آنها نبوده است، قصاید او تقریباً اکثر در وصف اوضاع و احوال منطقه و گزارش به بزرگان کشور و مجالس دوره اول است و بعضاً به ستایش حکمران محل خاتمه می‌یابد، با این همه تصویر دقیقی از اوضاع آن زمان منطقه به دست می‌دهد و باید گفت برای نگارش تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مناطق مرکزی ایران یکی از بهترین منابع است، حتی در ضمن سروده‌هایش برخی اصطلاحات قابل توجه محلی به کار رفته که امروزه متروک مانده است.

درین جا نخست به احوال مختصر شاعر می‌پردازیم و سپس مجموعه‌ها و منظومه‌های شناخته شده او معرفی می‌شوند. منتخب‌السادات پدر استاد حبیب یغمائی است، اما یغمائی در مجله خود هرگز شرح حال و نمونه آثار پدرش را درج نکرد. یادم نمی‌رود در سال‌های ۱۳۴۵ به بعد که مرحوم یغمائی به خور آمده بود آن اوقات من دانش‌آموز دبیرستان هنر خور بودم و اشعار و منظومه‌های منتخب‌السادات را از میان اوراق بازمانده او که نزد پدرم مانده بود گردآوری می‌کردم، اوراقی از خمسه نظامی را به خط منتخب‌السادات یافتیم و به

مرحوم یغمائی ارائه دادم و پرسش کردم که چرا هرگز احوال پدرش را در مجله نمی‌نویسد. این یادآوری سبب شد که صفحه‌ای از خمسه نظامی به خط منتخب همراه با شرح حال مختصر او در شماره‌های بعد مجله آورده شود. در دهه پنجاه که به تهران آمدم چند بار از مرحوم یغمائی درخواست کردم که شرح حال پدر خود را بنویسد، سرانجام در چند صفحه نوشت و آن را به من سپرد که در پایان همین مقدمه به چاپ می‌رسد.

یکی از حوادث قابل توجه زندگی شاعر انتخاب او به عنوان مدیر مدرسه تازه تأسیس در خور بیابانک بود، در سال آخر زندگی او کسی از جوانان جویای نام محل، در روزنامه کوشش در ضمن درج یک آگهی، منتخب السادات را به کم‌سوادی متهم کرده بود، وی به مرحوم هدایت‌الله داوری یکی از نخستین و کلای عدلیه ایران تفویض وکالت کرد تا علیه اتهام زنده طرح دعوی کند، گزارش این ماجرا را بیست و چند سال پیش در یکی از نشریات کانون وکلا نوشته‌ام. اینک شرح حال شاعر و معرفی آثار او:

اسدالله منتخب السادات جندقی فرزند حاج میرزا حبیب‌الله (متوفی ۱۲۸۴ق) فرزند حاج سید میرزا جندقی (متوفی ۱۲۹۴ق) مجتهد نامور دوران قاجار است. میرزا حبیب‌الله بزرگ‌ترین فرزند حاج سید میرزا، سه فرزند پسر داشت که میرزا آقا اقبال فرزند بزرگ‌تر و اسدالله منتخب پسر کوچک‌تر، شاعر بودند. اقبال عالمی کامل و شاعری ورزیده بود و از نمونه‌های اندکی که از اشعار او بر جای مانده تبخّرش به خوبی آشکار می‌گردد. منتخب السادات همچنین نواده دختری میرزا اسماعیل هنر بود. او در سال ۱۲۷۹ق در خور مرکز شهرستان خور و بیابانک زاده شد. احمد صفایی فرزند دیگر یغما سال تولدش را در قطعه‌ای چنین یافته بوده است:

رفت بر میرزا حبیب انعام	خلفی، وین به محض جود آمد
جان و تن دیده و دل این اکرام	همه را موجب سجود آمد
لب درآمد به جمع و بیتی خواند	کش به مولود خوش نمود آمد
اسدالله در شهود آمد	از پس پرده هر چه بود آمد (۱۲۷۹)

شاعر در پنج سالگی پدر را از دست داد. پس نزد برادر بزرگش - اقبال - به کسب



دانش پرداخت اما نتوانست همچون او تحصیلات مرتبی نماید. جوانی را به مشاغل متعدد گذراند. آن طور که از منظومهٔ *نوش‌نامه* برمی‌آید مدتی را در سمنان به کفش‌دوزی گذراند و چندی در تهران به معلمی پسران سهام‌السلطنهٔ عرب عامری اشتغال داشت. سپس در زادگاه خود توطن جست. آن روزگار که مُقارن با نهضت مشروطه‌خواهی بود اغتشاشات متوالی به ویژه در نواحی مرکزی ایران به وقوع می‌پیوست و کار بر مردم عادی دشوار شده بود، و منتخب‌السادات برای حفظ خود و کسالتش ناگزیر منشیگری و دبیری حکام منطقه را که اغلب خودمختار بودند می‌پذیرفت، چنان که مدتی منشی ماشاءالله خان کاشی و نیز چندی دبیر مسعود لشکر فرمانروای مطلق العنان آن حدود بود. با انقراض قاجاریه و روی کار آمدن حکومت جدید و با گسترش مدارس نوین، در خوربیبانک مدرسه‌ای به نام فروغی تأسیس شد که بعداً نام «هنر» به خود گرفت و منتخب‌السادات به مدیری و معلّمی آن مدرسه منصوب شد.

منتخب‌السادات در بیست دی ۱۳۱۰ش در خور عالم فانی را وداع گفت و در آرامگاه امام‌زاده داود خور به خاک سپرده شد. همسرش هم شش ماه بعد به او ملحق شد. قطعهٔ ماده تاریخ زیر را عبدالحسین ادیب یغمایی دامادش سروده است:

طایفِ خانۀ خدای جلیل	منتخب، آن که بود روحش شاد
بیست از دی، دو از صیام پرید	طیر روحش از این خراب آباد
خویش و بیگانه را نمود غمین	گر چه خود شد ز قید غم آزاد
سَرِ درون کرده حور عین گفتا	رحمت حق به روح پاکش باد

قطعه شعری که بر سنگ مزارش منقور است سرودهٔ فرزندش حبیب یغمایی است:

به دیم‌ها هزار و سیصد و ده	جدا شد منتخب را جان ز پیکر
زن او فاطمه خو، فاطمه نام	پس از شش ماه ملحق شد به شوهر
وفاداران ز بعد مرگ خود نیز	به یک جای افکنند از خاک بستر

از کارهای برجستهٔ منتخب‌السادات یکی تدوین و چاپ دیوان اشعار میرزا احمد صفائی (۱۲۳۶-۱۳۱۴ق) دومین فرزند یغما بود. وی پس از آن که نسخهٔ کاملی از مرثی صفایی

گرد آورد آن را به خط یکی از خوش‌نویسان معروف آن دوره به نام محمدمهدی گلپایگانی نویساند و در سال ۱۳۱۵ق به هزینه عمیدالممالک سمنانی، که بعدها نماینده مجلس شد به چاپ رساند. دیوان مزبور البته کامل نیست و غزلیات، ترجیعات، قطعات و حتی نوحه‌های صفایی را در بر ندارد. این دیوان دارای ۱۳۲ صفحه و به قطع رقعی است و منتخب السادات مقدمه‌ای بر آن نوشته و قصیده‌ای را که در وصف عمیدالممالک سروده به آن ملحق ساخته است. نسخه‌های چاپ مذکور فوق‌العاده کمیابند و تا جایی که نگارنده اطلاع دارد فقط یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس موجود است.

از آثار فرهنگی دیگر منتخب السادات سرودن قطعه‌ای در تجدید بنای حمام پهنه سمنان است که آن را با خط خوش خود روی کاشی‌نویسانده است و اکنون به صورت کتیبه بر سر در حمام مذکور جای دارد. حمام پهنه در ضلع غربی میدانی که بین مسجد جامع و مسجد شاه (امام) سمنان قرار دارد واقع شده و حاج ملاعلی حکیم الهی سمنانی مجتهد بزرگ آن وقت سمنان به تعمیر و تجدید بنای آن همت گماشت. ابیاتی از قطعه منتخب السادات نقل می‌شود:

عاقلان دیدند کاین دنیا ندارد اعتبار

ساخت باید خانه‌ای شایسته در دارالقرار

حضرت ملاعلی آن طایف بیست الحرام

کز وجودش کعبه را نبود به سمنان افتخار...

منتخب السادات خوری بهر تاریخش نوشت

باد این گرمابه دایر تا بود لیل النهار (۱۳۲۱ق)

منتخب السادات خطی خوش داشت و کتاب‌های متعدد را به خط خود کتابت کرد از

جمله باید از: خمسه نظامی، دیوان یغما، دیوان یغمای ثانی، دیوان صفایی و مجموعه‌های اشعار خودش نام برد. اما بیشتر این دواوین از میان رفته‌اند و جز نمونه‌های اندک و اوراق پراکنده چیزی در دست نیست. برگی از خمسه نظامی در مجله یغما (سال ۲۵، ص ۴۷۷) به طبع رسیده است. منتخب طبعی روان داشت و در کمترین زمان و به آسانی شعر

می‌سرود. او در آغاز «مجنون» تخلص می‌کرد و سپس آن را به منتخب تغییر داد. زمانی هم عمادالملک حکمران طیس لقب «شهدالشعراء» به او داده بود. اینک آثار و اشعار موجود او به اختصار معرفی شوند:

۱. **نوش‌نامه:** داستانی است عاشقانه و محلی. در حدود سه هزار بیت دارد و از اشعار دوران جوانی اوست. میرزا آقا اقبال برادرش که در ادب و شعر استادی نامور بود بخش دوم این مثنوی را به فارسی سره سرود و بر آن افزود. نسخه منحصراً به فرد نوش‌نامه زمانی نزد مرحوم استاد حبیب یغمایی بود.

۲. **گلنارنامه:** کتابی به نظم و نثر، نسخه آن فعلاً در دست نیست.

۳. **فتح‌نامه:** نایب حسین کاشی که به تهدید ماشاءالله خان کاشانی سروده شده در بحر متقارب و حدود ۴۰۰۰ بیت، و صفحات اول آن را ماشاءالله خان چاپ کرده است. این مثنوی با تحریفاتی که در آن صورت گرفته و به طور اساسی دگرگون شده، چند سال پیش به کوشش علی دهباشی چاپ شده است. بدیهی است که بیش از نیمی از ابیات این چاپ، سروده منتخب‌السادات نیست و کسانی برای تیرئو خاندان نایب حسین آن را به کتاب افزوده‌اند. نسخه خطی اصل آن ابتدا در کتابخانه حبیب یغمایی در خور بیابانک محفوظ و سپس مرحوم یغمائی آن را به پرفسور عباس آریان‌پور فرزند ماشاءالله خان بخشید. نگارنده عکسی از آن را در اختیار دارد. تصحیح فعلی بر اساس نسخه خطی فوق آماده طبع شده است.

۴. **مراثی در واقعه کربلا:** از انواع اشعاری که در خور می‌خوانند. تعزیه‌هایی نیز ساخته که اکنون تعزیه‌خوانان در ولایت خور بیابانک می‌خوانند.

۵. **مسعودنامه:** منظومه‌ای در احوال مسعود لشکر حکمران جندق و بیابانک (۱۳۳۲-۱۳۳۶ق). ظاهراً نسخه کاملی از آن در دست نیست، چند قطعه آن که به دست آمد در دیوان حاضر درج شده است.

۶. **دیوان اشعار:** که نگارنده آن را گرد آورده و ملخص آن هم اکنون به چاپ می‌رسد. این دیوان مشتمل بر تعدادی قصیده و قطعه و غزل است. قطعات بیشتر ماده تاریخ هستند.

۷. **گلعمونامه:** این مثنوی که به نام‌های گلعمو [گل‌عمو] نامه و منظومه در بی‌وفایی مردان نیز خوانده می‌شود، یکی از آثار نخستین دوران شاعری منتخب السادات است. احتمال می‌رود که سراینده بعدها تغییراتی در آن داده است. این مثنوی براساس دو نسخه خطی موجود تدوین و مرتب و تصحیح می‌گردد. هر دو دست‌نویس به خط سراینده‌اند. یکی را در ابتدا و شاید به هنگام سرودن نوشته و نسخه دوم را در دوران کمال شاعری کتابت کرده و از این رو پاره‌ای تغییرات جزئی در آن وارد ساخته است.

نسخه اول که شاعر محتملاً آن را در اواخر دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه یعنی در سال‌های ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ هـ نوشته به خط نستعلیق متوسط و به قطع جیبی یا اندکی بزرگ‌تر است و به دنبال مثنوی مفصل دیگر شاعر - نوش‌نامه - آمده است. دست‌نویس دوم در کتابچه‌ای مستقل به قطع پالتویی است، ۲۵ صفحه دارد و به خط شکسته نستعلیق زیبا کتاب شده است. هر یک از این نسخه‌ها نزد یکی از فرزندان سراینده بود، و راقم این سطور سال‌ها قبل از هر یک از آنها عکسی برای خود تدارک دید.

نسخه دوم همراه با مقدمه‌ای منظوم است که دست‌نویس اول آن را ندارد. اما در نسخه اخیر و در پایان آن ابیاتی است که در دیگری نیست. متن فعلی با تلفیق هر دو نسخه تدوین و تکمیل شده است.



اکنون شرح حال مرحوم منتخب السادات به قلم فرزندش حبیب یغمایی که در دهه پنجاه آن را به درخواست نگارنده به رشته تحریر در آورده عیناً نقل می‌گردد:

«پس از بیست و چند سال مجله‌نگاری، وظیفه وجدانی و اخلاقی دارم که در احوال و اخلاق پدرم مجملی یاد کنم، شاید بعضی از خوانندگان مرا تخطئه کنند. ولی می‌توانند این مقاله را نخوانند، چون مبحثی است تقریباً شخصی و خصوصی. مرحوم عبرت نائینی کتابی تنظیم فرمود به نام *مدینه‌الادب* که در کتابخانه مجلس شوری است، از من چنین شرح احوالی را خواست و ظاهراً در کتاب درج است. اکنون دیگر بار می‌نویسم و شاید به عبارتی دیگر از کار در آید،

اما چون دروغ و ریا را در آن راه نیست مطلب بی تفاوت خواهد بود. نام پدرم اسدالله است و معمولاً کلمه «میرزا» بر آن افزوده می‌شد. بعداً لقب «منتخب‌السادات» را به او داده‌اند. در زمانی که نام خانوادگی انتخاب می‌کردند کلمه «آل داود» را برگزید. و چون به مکه مشرف شد کلمه حاجی هم در اول اسمش در آمد و با این ترکیب نامی به این عبارت یافت: «حاج میرزا اسدالله آل داود منتخب‌السادات»، اما این اضافات را هیچ کس تلفظ نمی‌کرد و عموماً او را «حاجی آقا» یا «حاج منتخب» می‌گفتند.

جد پدرم مرحوم حاج سید میرزا، قاضی جندق و بیابانک است که هنوز مردم او را از اولیا، الله می‌دانند و قبرش را زیارت می‌کنند.<sup>۱</sup> مردی متشرع بوده و دارای تألیفات فقهی و آخوندی است که نمونه‌اش هست، مسجدی هم در قریه فرخی ساخته که به نام اوست. حاج سید میرزا با یغما شاعر معروف معاصر بوده و در دیوان یغما نامه‌هایی است که مخاطب آنها حاج سید میرزاست. اما چون شاعر و فقیه هیچگاه آباشان به یک جوی نمی‌رود و این دو بزرگمرد با یکدیگر سخت دشمن بوده‌اند. یغما کتابی در هجو حاج سید میرزا دارد که بسیار رکیک است و نسخه منحصر آن نزد من است که شاید بسوزانم. این کتاب در حدود سه هزار بیت و به بحر متقارب است و بسیار مستهجن است در اشعار توحیدی گوید:

یکی را به فر میر آفاق کرد      یکی را چو قاضی..... کرد  
فرزندان یغما هم به پیروی پدر در هجو قاضی قصایدی گفته‌اند که از آنها نیز نسخه‌ای دارم. قاضی را فرزندان بود که بیش و کم دارای معلومات آخوندی و فقهی بوده‌اند. پسر بزرگش میرزا حبیب‌الله عالمی متبحر و مجتهدی مسلم بوده و سال‌ها در اصفهان و گویا در نجف درس خوانده. برای این که میان یغما و قاضی درخت دوستی نشانده شود و نهال دشمنی بر کند، میرزا حبیب‌الله دختر اسماعیل هنر فرزندزاده یغما را به عقد زوجیت در آورده است. از این وصلت یعنی از فاطمه و

۱. مزار حاج سیدمیرزا قاضی در یکی از اطاق‌های امامزاده بیاضه یکی از روستاهای جنوبی خوریابانک قرار دارد.

میرزا حبیب‌الله سه پسر به وجود آمده: میرزا آقا اقبال، هدایت‌الله، اسدالله که این آخرین پدر من است.

اشاره بدین نکته شاید مناسب باشد که میرزا حبیب‌الله در جوانی وفات یافته، پیش از پدرش حاج سید میرزا. و می‌گویند که چون قاضی با این وصلت موافقت نداشته پسرش را نفرین کرد و دعایش به اجابت پیوسته است.

پسر بزرگ میرزا حبیب‌الله، میرزا آقا، متخلص به اقبال است. میرزا آقا اقبال در اصفهان تحصیل دقیق کرده، شعر خوب می‌گفته. در لغت فارسی و عربی متبحر بود. خطش بسیار خوب بود. از لطائف و نکته‌سنجی‌های او حکایت‌هاست که مجال نوشتن نیست. در کودکی می‌شنیدم که پیرو علی محمدباب و صبح ازل بوده...<sup>۱</sup> در اینجا منظورم اشاره به مراتب ادبی و علمی اوست که در نهایت کمال بوده نه عقیده و ایمان او. عموی دیگرم میرزا هدایت‌الله که فرزندانش نام خانوادگی «علوی» را انتخاب کرده‌اند، مردی ساده و سالم و از فرهنگ و ادب بی‌بهره بود.

و اما پدرم که از دیگر برادران کوچکتر و در کودکی یتیم شده بود از تحصیلات عالی بی‌بهره ماند. در خط و ادب و شعر بنا به استعداد طبیعی و با تربیت برادر بزرگش معلوماتی اندوخت که از دیگر اقران برتر می‌نمود. پدرم خطش خوب بود، شعرش متوسط بود، اما در بدیهه‌گویی و سرشاری طبع نظیرش را ندیده‌اند. در سال ۱۳۲۸ هجری که نایب حسین کاشی ولایت جندق و بیابانک را ملاذو ملجاء خود قرار داده بود و اموال همه را غارت کرد، و مردم را به خاک سیاه نشاند و گرسنگی‌ها داد، پدرم را نیز گرفتار ساخت و لوازم خانه‌مان را به غارت برد. پدرم برای رهایی خود و باز ستاندن قسمتی از اثاثیه برای سردار کاشی فتح‌نامه‌ای ساخت در حدود ده هزار بیت و این ده هزار بیت را به فاصله یک ماه ساخت و نوشت. و معلوم است چنین اشعاری چگونه از آب درمی‌آید. چند بیتی از این کتاب به خاطر مانده:

۱. میرزا آقا اقبال بعدها از این مسلک دست کشید و به آئین پدرانش گروید.

ز جرمق سوی قریهٔ مهرجان بیامد ز ره قدرت الله خان  
 ز سردار گفتا به آنان پیام که ما با چنین کثرت ازدحام  
 بیاست کز مهر جان بگذریم به خاک خراسان قدم در نهیم  
 اما اشعار و قصایدی دیگر که با میل ساخته - و مخصوصاً مراثنی شهدای کربلا  
 را - بهتر است و شاید نمونهٔ آن را به دست بیاورم. دو بیت از قصیده‌ای:

پری پیکرای پرنیان پوش زیبا به سرو سهی راست کی پرنیان را  
 اگرچه پیرم ولی دوست دارم شراب کهن وصل یار جوان را  
 پدرم با عنوان آقازادگی و اعیانت محل، تمولی کافی نداشت. در جوانی مدتی  
 در سمنان به کفش دوزی پرداخت و در این صنعت استاد شد و در خور کفش دوزی  
 می کرد پیش از تولد من، که هیچ کفش دوزی او را به خاطر نمی آورم. اما هنرمندی  
 محلی بود. جوراب‌هایی عالی می بافت، صحافی می کرد. در بنایی و گچ کاری  
 باسلیقه بود، اما برای خودش نه برای دیگران.

شغل اصلی پدرم کشاورزی بود. نه اینکه خودش بیل به دست گیرد و کار کند.  
 برزرگانی داشتیم که به دستور و مواظبت پدرم کار می کردند. در سه فرسنگی خور  
 دهی معتبر بود به نام غفورآباد که اکنون خراب شده سهمی از آن پدرم میراث  
 داشت. از عباس آباد و دهکدهٔ نهرود و طاهرآباد و عرب آباد شبانروزی مالک بودیم.  
 در خور چند باغ و چند قطعه زمین مزروعی دیگر داشتیم. از این قطعات و املاک  
 پدرم سخت توجه می کرد و وسایل معاش خانواده را فراهم می ساخت.

چون پدرم خطی مرغوب و انشایی پسندیده داشت حکامی که به خور و  
 بیابانک می آمدند، او را به میل یا به عنف به دبیری انتخاب می کردند. اما از این راه  
 چیزی عاید نمی شد. در جوانی پدرم چندی به طهران آمده بود و به معلمی فرزندان  
 سهام السلطنهٔ عرب انتخاب شده بود. او در بعضی شب‌ها برای دوستانش  
 داستان‌هایی شیرین و جالب می گفت که من هم گوش می دادم و آرزوها داشتم که  
 به مقام پدرم برسم و به طهران مسافرت کنم.

پدرم در جوانی عاشق بی قرار یکی از دختران بزرگان خور بوده، کتابی به وزن ویس و رامین دارد که در شیرینی و لطف کم نظیر است. اما برای کسانی که به وضع آن ولایت و اصطلاحات محلی آشنا باشند. اشعار او ساده و روان و عاشقانه است. در مقدمه کتاب درباره ناصرالدین شاه می گوید: خدا سی سال عمرم کم نماید... و همه اشعار کتاب بدین نهج است یعنی ساده و دهاتی وار. تنها نسخه این کتاب را که به خط پدرم در جوانی است، دارم و به کتابخانه عمومی خور خواهم سپرد، ان شاءالله. اما این دختر را به او نداده اند. بعد زنی دیگر گرفته که جوان مرگ شد و در این مورد نیز داستانی به نظم دارد که آن نیز حالی خاص دارد. می گویند پدرم بر سر قبر زنش سخت بی تابی می کرده و بر سر و صورت می زده و خود را به خاک می افکنده و شیون و غوغا به راه می انداخته. یکی از دوستانش آهسته به او می گوید: این همه هیاهو و شور و غوغا برای چه؟ زنی دیگر بگیر... پدرم به او گفته است که خودم هم می دانم چنین باید کرد، اما برای اینکه زن ها مرا شوهری باوفا و زن دوست بدانند و فریب بخورند چنین تظاهر می کنم... و از این گونه سخنان و داستان های طبیعت آمیز از پدرم روایت می شود که بعضی را یاد خواهم کرد.

بعدها پدرم، مادرم را به همسری برگزید. و مادرم فاطمه دخترزاده مرحوم احمد صفایی دومین پسر یغماست و از این روی من هم از طرف مادر و هم از طرف پدر به فرزندان یغما منسوب می شوم. مادرم در جوانی زیبا بوده، آنچه من از او به یاد دارم زنی باهوش و پاک اعتقاد و نیکوسیرت و باوفا و شوهردار و فرزند دوست بود... مادرم از پدرم ده فرزند داشت که دو پسر در کودکی مردند. و این مادر هشت فرزند را به خوبی توجه می کرد. جامه آنان را خود می ساخت و خود می دوخت و همه را از پسر و دختر باسواد کرد. و خود نان و غذایشان را مرتب می فرمود و این همه رنج و زحمت کاری شوخی و سرسری نیست.

مادرم شش ماه بعد از پدرم وفات یافت. از بس دز عزای او بر سر و سینه زد و اندوه برد. چه خوب می فرماید:



چنین گفت بهرام شیرین سخن که با مردگان آشنایی مکن از فضایل مادرم شناسایی خواص گل و گیاهان و داروهای محلی بود. بیماران را از هر قبیل معالجه می‌کرد و غالباً مداوای او باعث شفای بیمار می‌شد. در کیسه‌ای بزرگ، کیسه‌های کوچک از انواع گیاه‌ها فراهم داشت. این داروخانه متحرک همواره مملو و آباد بود. اما از هیچ بیمار چه غنی و چه فقیر هیچ‌گونه و به هیچ عنوان هدیه نمی‌پذیرفت، زیرا پذیرفتن این‌گونه هدایا و گرچه کاسه‌ای ماست باشد سخت ناگوار است.

پدرم و مادرم هر دو تعصب مذهبی داشتند. نماز و روزه‌شان مطلقاً ترک نمی‌شد و فرزندان خود را نیز به همین خوی و روش برآوردند. پدرم مردی مذهبی بود. نماز شبش ترک نمی‌شد. مکرراً به مشاهده متبرکه مشرف شده بود و به زیارت خانه خدا نیز نائل شد.

در سال‌های آخر عمر که گشایشی در کارش پیدا شده بود به فقرا مهربانی‌ها می‌کرد. شب هنگام ناشناخت مخصوصاً در زمستان و شب عید، آرد و گندم و هر چه در دسترسش بود خود به دوش می‌کشید و به خانه‌شان می‌برد. قسمتی از املاک خود را وقف کرد. دو چاه در بیابان شور زده است که آب آن هر دو شیرین است. چاهی به عمق سی و چند متر زده و آبش شیرین نیست. مساجد را تعمیر کرد و دو مسجد کوچک در خور ساخت. قسمتی از املاک خود را وقف کرد که انما الاعمال بالنیات.

قلیان می‌کشید و به شدت سرفه می‌کرد. از تریاک هم در هنگام پیری رویگردان نبود. املاک و علاقه خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کرد، اما ما برادران و خواهران که در ولایت بیرون از وطن خود رحل اقامت افکنیم همه را فروختیم. در قصیده‌ای گفته‌ام:

آنچه میراث از نیاکان داشتم بفروختم

باز هم در نوکری هستم بددهکار ای وزیر

پدرم جامهٔ آخوندی یا آقایی می‌پوشید: عبا و عمامه و قبای بلند و گیوه یا ارسی معمولی. وقتی که من در شاهرود نخستین بار کت و شلوار پوشیدم و موی سر گذاشتم سخت ناراحت و رنجیده خاطر شد و به همین جهت در هنگام زیارت حج بی‌اینکه مرا در طهران ملاقات کند از حضرت عبدالعظیم گذشت.

در سال ۱۳۰۶ که به ریاست معارف و اوقاف سمنان منصوب شدم و نخستین دبستان را در خور گشودم او را به آموزگاری انتخاب کردم، چون بهتر از او دیگری نبود. و تا آخر عمر همین سمت را داشت. تصور می‌کنم که وفات او در سال ۱۳۱۰ شمسی اتفاق افتاد در شصت و چندسالگی.»

※

دیوان حاضر مشتمل بر قسمت‌های زیر است: ۱- فتح‌نامه، ۲- نوش‌نامه، ۳- گلعمونامه، ۴- مرثی و نوحه‌ها، ۵- قصاید، ۶- گوناگون شامل منظومه‌ها، قطعات، رباعیات و قطعات کوتاه از مثنوی تاریخی مسعودنامه که فعلاً گمشده و ممکن است در آینده به دست آید. امید است در آینده با جستجوی بیشتر دیوان کامل‌تری از این سراینده بر اثر کویرئشین به دست آمده و انتشار یابد.

تهران - ۳۰ خرداد ۱۳۹۸

سید علی آل داود

## منابع

- آل داود، سیدعلی. *مجموعه آثار یغمای جندقی*، تهران، انتشارات توس، جلد اول، ۱۳۶۷ش، مقدمه.
- \_\_\_\_\_ . *دیوان صفایی جندقی*، تهران، انتشارات آفرینش، ۱۳۷۰ش، مقدمه و صفحات مختلف.
- حقیقت، عبدالرفیع، «احمد صفائی»، یغما، سال ۲۱ شماره پنجم (مرداد ۱۳۴۷) ۲۵۵-۲۵۹.
- \_\_\_\_\_ . «حمام پهنه سمنان»، یغما، سال ۲۱، شماره دوم (اردیبهشت ۱۳۴۷ش)، ص ۹۶ و ۹۷.
- \_\_\_\_\_ . *تاریخ سمنان، سمنان، فرمانداری کل سمنان*، ۱۳۵۲ش، ص ۶۲۸-۶۳۰.
- \_\_\_\_\_ . *تاریخ قومس*، تهران، ص ۵۱۱ و ۵۱۲.
- صفایی، احمد. *دیوان اشعار*، به اهتمام اسدالله منتخب‌السادات، تهران، ۱۳۱۵ق.
- یغمایی، اسماعیل هنر. *جندق و قومس در اواخر دوره قاجار*، به تصحیح عبدالکریم حکمت یغمایی، تهران، نشر تاریخ ایران، ص ۱۵۳ و بعد.
- یغمایی، ابوالقاسم طغرا. «پدر یغمایی حاج میرزا اسدالله منتخب‌السادات»، در یغمای سی و دوم، به اهتمام ایرج افشار و قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران، انتشارات ایران، ۱۳۷۰ش، ص ۶۴۱-۶۶۰.
- یغمایی، حبیب. «نامه‌ای به پدرم [به انضمام نمونه خط منتخب‌السادات]»، یغما، سال ۲۵، شماره ۸ (آبان ۱۳۵۱ش)، ص ۴۷۷-۴۷۹.
- یغمایی، عبدالکریم حکمت. *شهد شورستان*، تهران، ۱۳۸۰ش، صص ۱۸۰-۱۸۸.

اسدالله منتخب السادات

پدر استاد حبیب یغمائی<sup>۱</sup>

حاج میرزا سید اسدالله مشهور به منتخب السادات دومین فرزند ذکور حجة الاسلام سید حبیب الله بن حاجی سید میرزا قاضی، مجتهد نامور و معروف منطقه جندق و بیابانک که در سال ۱۲۷۹ هجری قمری از بطن فاطمه خانم ملقبه به دهباشی دختر میرزا اسمعیل هنر فرزند اکبر و ارشد میرزا ابوالحسن یغما در خور دیده به جهان گشوده و تاریخ ولادت او را میرزا احمد صفائی فرزند یغما در قطعه زیر بدینگونه سروده و در دیوان اشعار خود ثبت کرده است:

رفت بر میرزا حبیب انعام      خلفی وین به محض جود آمد  
جان و تن دیده و دل این اکرام      همه را موجب سجود آمد  
اسدالله در شهود آمد      از پس پرده هر چه بود آمد

در سال ۱۲۸۴ هجری قمری که وی کودکی پنج ساله بود پدرش در سمنان به مرض وبا بدرود زندگی می‌گوید و از آن پس در دامان پر مهر و محبت مادرش که بانوئی عاقله بود پرورش می‌یابد و در سن هفت سالگی در یکی از مکتب‌خانه‌های خور به تحصیلات ابتدائی آن زمان که معمول بوده می‌پردازد و بعد از چند ماهی، تعلیم و تربیت او را میرزا اسمعیل هنر و حاجی سید میرزا که نیای او بودند به عهده می‌گیرند. نبوغ فطری و استعداد ذاتی و وجود دو تن نیای نامور او که در علوم فارسی و عربی تبجری داشتند و از تشویق و ترغیب او به کسب دانش غافل نمی‌شدند موجب گردید که در ظرف یکی دو سال به قواعد صرف و نحو عربی و فارسی و آئین نگارش و سخنوری آشنا گردد و در دروس معمول آن عصر که در مدارس تدریس می‌شد پیشرفت قابل توجهی بکند.

۱. نقل از یغمای ۳۲ به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات ایران، ۱۳۷۰، صص ۶۴۱-۶۶۰.

شادروان طغرا یغمائی از دبیران و فرهنگیان و شاعران خور بیابانک [۱۳۰۲-۱۳۸۰ش] و دانی‌زاده مرحوم حبیب یغمائی بود.

در سال ۱۲۸۸ میرزا اسمعیل هنر و در سال ۱۲۹۴ هجری قمری نیای دیگرش حاجی سید میرزا زندگی را بدرود می‌گویند اما او از ادامه تحصیل خود غافل نمی‌ماند و نزد برادر مهترش میرزا آقای اقبال که چندین سال در مدارس علوم دینی اصفهان تحصیلاتی داشته به ادامه تحصیل خود می‌پردازد.

نکته‌ای را که باید در اینجا یادآور شوم این است که در این خانواده همیشه چند نفری فاضل و تحصیل کرده وجود داشته‌اند که تحصیلات عربی و فقه آنان تا پایه اجتهاد بوده حتی میرزا سید حبیب‌الله پدر منتخب‌السادات در تحصیلات فارسی و عربی و فقه از پدر خود حاجی سید میرزا دست کمی نداشته لکن به سبب احترامی که به پدر خود می‌گذاشته در امور شرعیه مردم دخالتی نمی‌کرده است، و در حال حاضر نیز در این خانواده افرادی وجود دارند که به درجه اجتهاد نائل آمده و افرادی نیز قریب‌الاجتهاد می‌باشند و بدیهی است کسی که دارای استعداد و نبوغ فطری باشد و در چنین خانواده‌ای نشو و نما کرده باشد طبعاً بی‌سواد نخواهد ماند، به ویژه منتخب‌السادات که از جانب پدر و منسوبان پدری و هم از جانب مادر و منسوبان مادری به طور ندرت می‌توان شخصی بی‌سواد را در این خانواده‌ها جستجو کرد. منتخب‌السادات در این دو خانواده دیده به جهان گشوده و علاقمند به درس خواندن بوده است. سلسله نسب او با ۳۶ واسطه به امام هفتم شیعیان حضرت موسی کاظم می‌پیوندد و شجره‌نامه این خانواده موجود و در نهایت اعتبار می‌باشد.

منتخب‌السادات سلیم‌النفوس و نودوست و دارای صفای باطنی بود از حقوق مظلومان دفاع می‌کرد و به مستمندان کمک می‌نمود و آثار خیری نیز از خویش به جای نهاد که اینک به چند فقره آن اشاره می‌شود:

۱- وقف کردن یک قطعه اراضی با نخیلات آن به انضمام یک قلّه مجری‌المیاه از قناتین دهزیر و غفورآباد خور که از عواید آن در روز وفات رسول اکرم (ص) هر ساله عزاداری شود.

۲- وقف کردن یکدربند باغ منخل مشجر به انضمام یک قلّه مجری‌المیاه که از عواید آن در تمام سال خشت برای گور اموات خور موجود باشد، و مسجدی را هم که خود بانی

ساختمان بوده شب‌ها روشن نگهدارند و نیز فرش برای مسجد مذکور تهیه نمایند.

۳- ساختمان مسجد در روی لرد قلیان خور.

۴- ساختمان یک انبار که از آب باران هنگام آمدن سیل پر آب گردد. زیرا آب مشروب خور شور بود و هنوز هم همان آب شور باقی است، و به این نکته باید توجه داشت که در آن سنوات افراد معدودی که توانائی داشتند از چشمه سارها و سنگ آب‌های کوهستان که تا خور چند فرسخ فاصله داشت منحصراً برای چای آب شیرین برای داروی جوشانده بیمار خود تهیه کنند. او این آب انبار را ساخت که هنگامی آب آب انبارهای خور تمام می‌شود و مستمندانی که مریض دارند و قدرت و توانائی حمل آب شیرین از کوهساران و چشمه ساران چندفرسخی ندارند از آب شیرین این آب انبار استفاده کنند.

۵- محصور نمودن یک قطعه اراضی و ساختن یک اطاق در آن برای جای خشت‌هایی که مورد نیاز گور اموات باشد، زیرا اگر خشت‌ها را در اطاق مذکور متمرکز نمی‌کردند در اثر بارندگی از بین می‌رفت.

۶- حفر یک حلقه چاه آب شیرین که به وسیله پلکان تا محل جوشش آب می‌توان رفت. این چاه در دو فرسخی سمت شمالی خور واقع است و موسوم به چاه گرمیگان می‌باشد. قبل از آنکه شهرداری در خور تأسیس گردد و آب شیرین اهالی را از ده فرسخی با تانکر حمل کنند در تمام ساعات شبانه‌روز چند نفر با مشک آب و الاغ و خورجین بر سر این چاه برای برداشتن آب شیرین حاضر بودند.

۷- ساختمان مصلاً برای محل خواندن نماز اموات.

۸- افزودن یک درگاه با نصب در به مسجد جامع خور که مخصوص آمد و شد بانوان است زیرا قبل از گشایش این درگاه مسجد جامع خور منحصراً یک درگاه داشت که بانوان و آقایان از همین یک درگاه به مسجد آمد و شد می‌کردند.

۹- تعمیر و مرمت مسجد دو طبقه درب حسینیه خور.

۱۰- تعمیر و مرمت مسجد دو طبقه عربان خور.

۱۱- تعمیر و مرمت مسجد جامع خور.

۱۲- تهیه چندین قطعه فرش زیلوی بافت اردکان میبد برای مساجد جامع و عربان و درب حسینیّه و دارالشفای خور. خیرات و مبرات و باقیات الصالحاتی دیگر نیز از خود به یادگار گذاشته است.

اولین همسر او ربابه‌خانم دختر عباس بن حاجی حسینعلی بن آقا محمدبن ملک محمد کرمانشاهی بوده است. اما بانوی مذکور به مرض وبائی که از ذی‌قعدة ۱۳۰۹ قمری تا دهه آخر صفر ۱۳۱۰ در خور و این منطقه شایع شده و در سال ۱۳۰۹ فوت می‌کند و اولین کسی است که به این مرض در آن سال به رحمت پروردگاری می‌پیوندد. علت شیوع این مرض در آن سال این بوده یکی از منسوبان ایشان از دامغان یادبودی برای منتخب‌السادات می‌فرستد. در این موقع در دامغان مرض وبا شایع بوده و یادبود مذکور هم از انواع خوردنی‌ها بوده است. بانوی مذکور قدری از آن یادبود را می‌خورد و غافل از اینکه آلوده به میکروب وبا می‌باشد و بعد از خوردن آن برای استحمام به گرمابه می‌رود. میکرب وبا در همانجا اثر خود را آشکار می‌کند و در داخل گرمابه فوت می‌نماید. ثمره این ازدواج فقط یک پسر موسوم به میرزا همایون آل داود ملقب به وکیل بود و ولادتش در سال ۱۳۰۳ و وفاتش در ۱۸ رمضان ۱۳۵۶ ق برابر با آذرماه ۱۳۱۶ ش می‌باشد.

مرحوم وکیل در سال ۱۳۰۸ به خدمت آموزگاری مدرسه دولتی هنر در آمد و بعد از وفات منتخب‌السادات بطور کلی مسؤلیت آموزشگاه هنر و اوقاف منطقه خور جندق و بیابانک به او محول گردید و تا هنگام وفاتش در این سمت باقی بود.

دومین همسر منتخب‌السادات فاطمه خانم ملقب به بارقه دختر میرزا حسین بن حاجی محمدحسن بن آقا بزرگ بن حاجی محمدرضا بن حاجی محمدتقی بن امیر کریم‌خان عرب عامری است. مادر این بانو ساره‌خاتون ملقبه به بارقه دختر میرزا احمد صفائی بوده است.

ثمره این ازدواج چهار پسر و سه دختر است که به ترتیب سن اسامی ایشان ذکر می‌شود:

۱- سید عبدالحسین ادیب آل داود متولد اول محرم ۱۳۱۴ قمری و متوفی ۲۰ تیر

۱۳۴۵ شمسی که ابتدا ریاست اوقاف خور و از آن پس ریاست آمار و ثبت احوال و بعداً ریاست دارائی خور، مهریز و بافق را به عهده داشته و در جوار معصومزاده سید داود خور مدفون می‌باشد.

۲- استاد فقید سید حبیب یغمائی متولد ۱۳۱۶ قمری و متوفی اردیبهشت ۱۳۶۳ شمسی که در آرامگاه شخصی خود در جوار کتابخانه‌ای که خود او در خور بانی و مؤسس آن بوده مدفون است.

۳- سید میرزا آل داود که ملقب به فروغی بود و بعداً نام پرویز را برای خود برگزید. وی متولد ۱۳۱۸ و متوفی ۱۳۵۸ در تهران. در سال ۱۳۰۷ به ریاست آمار منطقه جندق در آمد و بعداً در طبس و کاشمر و مشهد و تهران سال‌ها در آمار و ثبت احوال خدمت کرد.

۴- خانم آغا که به همسری سید عبدالحسین ادیب یغمائی قاضی دادگستری در آمد. مشارالیه‌ها متولد ۱۳۲۰ قمری و هنوز حیات دارد<sup>۱</sup> و در مشهد مقدس ساکن است.

۵- میرزا آقا اقبال یغمائی نویسنده و مترجم مشهور مقیم تهران که متولد ۱۲۹۵ ش می‌باشد. نام و لقب اقبال را از عمّ خود میرزا آقای اقبال دارد.

۶- معصومه بیگم آل داود ملقبه به وسیمه متولد ۱۳۲۲ ق که به همسری سید میرزا معین آل داود عموزاده پدرش در آمد و در سنین جوانی در سال ۱۳۳۵ ش در طبس بدرود زندگی گفت.

۷- آغا بیگم ملقبه به بارقه که به همسری مهندس مرحوم حبیب‌الله اجتماعی در آمد و در تهران ساکن است.<sup>۲</sup>

در ضمن ناگفته نماند که منتخب السادات قبل از این دو ازدواج به مدت کوتاهی دخترکی را بطور متعه داشته لکن پیش از آنکه از مشارالیه‌ها دارای فرزندی بشود مشارالیه‌ها را رها کرده است. در مثنوی گلعمونامه اشاره به این موضوع کرده است.

بنابراین مجموع اولاد منتخب السادات پنج پسر و سه دختر بوده که در حال حاضر دو

۱. چند سال پیش در مشهد دار فانی را وداع گفت.

۲. چند سال قبل در تهران بدرود حیات گفت.



نفر دختر و یک نفر پسرند.

نکته دیگر را که باید یادآور شوم این است که همگی فرزندان او سواد خواندن و نوشتن را داشته‌اند به ویژه درباره سواد شدن فرزندان ذکور خود توجه خاصی ابراز می‌نمود. همین که به نوشتن آشنا می‌شدند ایشان را وادار می‌کرد که کتاب‌هایی را استنساخ کنند که برای مرحوم استاد حبیب در دوران کودکی کلیات محمد جیحون یزدی را با خط زیبا و سید میرزا پرویز فروغی کلیات جودی خراسانی و آقای میرزا آقا اقبال کلیات حافظ شیرازی را استنساخ کرده‌اند.

منتخب‌السادات و برادر مهترش میرزا آقای اقبال در دوران شباب و جوانی بیشتر در نزد دائی‌های خود مرحوم میرزا مهدی هنر و میرزا هادی فرمان که غالباً یکی از دو شخص اخیرالذکر نایب‌الحکومه خور و بیابانک بودند بسر می‌بردند. گرچه میرزا مهدی هنر و میرزا هادی فرمان هر دو سواد خواندن و نوشتن و دارای خطی متوسط هم بودند اما میرزا آقای اقبال و میرزا اسدالله منتخب‌السادات هر دو در فن نگارش پایه و مقامی والاتر از دائی‌های خود داشتند و به همین سبب بود که برای نوشتن نامه‌ها و مراسلات اداری غالباً از وجود این دو خواهرزاده خود استفاده می‌کردند.

در اواخر سال ۱۳۲۶ قمری که بنا به درخواست میرزا نصرالله قاضی فرزند حاجی سید میرزا که عم اقبال و منتخب‌السادات بود میرزا حسین خان انتظام‌الملک از حکمرانی یزد به حکومتی خور و بیابانک آمد و پس از گذشت چند ماهی سردار ماشاءالله خان کاشانی و پدر و برادران و اتباعش به انارک آمدند. انتظام‌الملک سردار ماشاءالله خان و اتباعش را به آمدن خور دعوت کرد به این معنی که انتظام‌الملک شخصاً از خور به انارک رفته و به ایشان هر کدام لقبی بخشیده و این بیدادگران را به منطقه جندق و بیابانک کشانید. خود انتظام‌الملک هم در بیدادگری دست کمی از سردار کاشی و اتباعش نداشت و هنوز مثل بُر انتظام در خور مخصوصاً در موقعی که چیزی را جبراً و قهراً به کسی بخواهند بفروشند ضرب‌المثل باقی مانده و وجه تسمیه این چنین است: نوکران میرزا حسین خان انتظام‌الملک به دستور ارباب خود از گله‌دارانی که برای علفچر گوسفندان خود به این منطقه روی آورده

بودند از هر گله دار تعدادی بز و گوسفند قهراً گرفته و به خور آورده بودند. به دستور انتظام هر صاحبخانه‌ای در خور مجبور شد یکی دو رأس این گوسفندان را به قیمتی که از جانب انتظام‌الملک قبلاً معلوم شده بود خریداری کنند و اگر گوسفند را نمی‌خرند قیمت معین شده گوسفند را نقد بپردازند. نتیجه بعضی افراد که می‌دانستند گوسفندها از گله‌های دیگران است از خریدن امتناع داشتند. لکن مجبور به پرداخت بهای آن گوسفند بودند. بهر جهت این ضرب‌المثل هنوز در خور و منطقه جندق و بیابانک باقی مانده است و اگر چیزی را قهراً به کسی بفروشد و به خریدار بگویند چرا این چیز را خریده‌ای می‌گوید موضوع بُر انتظام‌الملک در بین بود.

لقب‌های سردار اسلام و سالار اسلام و شجاع لشکر و سرتیب و سرهنگ را انتظام‌الملک به ماشاءالله خان و اتباعش داده و اینکه بعضی افراد گفته و یا نوشته‌اند که دولت روسیه این لقب‌ها را به ماشاءالله خان و کسانش داده هیچ مأخذی ندارد. گو اینکه ماشاءالله خان بعد از آمدن به خور شاید حدود یک ماه یا کمی بیشتر اوامر انتظام‌الملک را اجرا می‌کردند. اما طولی نکشید نه تنها امر او را اطاعت نکرده بلکه به او اوامری هم‌چون سایر نوکران خود مرجوع می‌کردند. بلکه انتظام‌الملک خوارترین و ذلیل‌ترین افراد در دستگاه ماشاءالله خان گردید. و حتی میرزا آقاجان امام جمعه مهرجان که فرزند حجة الاسلام حاج میرزا مهدی که عموزاده منتخب السادات و اقبال بود به امر سردار ماشاءالله خان در اردیب به دست میرزا حسین خان انتظام‌الملک تیرباران شد و شهید گردید.

منتخب السادات همین که متوجه شد که انتظام‌الملک برای آوردن ماشاءالله خان و اتباعش به انارک رفته فوری همسر و فرزندان خود را برداشته و از بیراهه ابتدا به نائین و از آن پس به دامغان رفته و سکونت گزید و بسیاری از خانواده‌های دیگر نیز که امکان رفتن از خور و جلای از زادگاه خود را داشتند به سمت دامغان، سمنان، شاهرود و خراسان کوچ کردند. شرح و بسط بیدادگری آن دوره تا ده سال بعد از آن مبحثی جداگانه دارد و نوشتن آن تاریخ مفصلی برای منطقه خور و بیابانک خواهد بود و در اینجا نظر بنده

نگارنده تا جائی که اطلاع شخصی دارم شرح حال منتخب‌السادات است نه بیدادگری انتظام‌الملک و سردار کاشی و وقایع ده سال بعد از آن.

منتخب‌السادات پس از فرار از این بیدادگری‌ها شخصاً برای خبرگیری از خانه و باغ و اراضی خود از دامغان به خور می‌آید. اما به چنگ سردار ماشاءالله خان گرفتار می‌شود و جبراً او را برای منشیگری خود نگاه می‌دارد و در این هنگام است که منتخب‌السادات مجبور به سرودن کتاب مثنوی فتح‌نامه که سراسر آن مدیحهٔ سردار ماشاءالله خان است می‌گردد. آنچه مشهور است ماشاءالله خان بیش از یک هفته برای سرودن مثنوی فتح‌نامه به او مهلت نداده است و اگر فرضاً مهلت را دو هفته هم تصور کنیم کاری بس دشوار بوده و اگر احیاناً در فتح‌نامه ابیاتی سست و نالستوار دیده می‌شود شک نیست در چنان شرایطی طبع و فکر سرایندهٔ آن آمادگی لازم را نخواهد داشت.

منتخب‌السادات چون رهائی از دستگاه ماشاءالله خان را نمی‌دید عائلهٔ خود را از دامغان به خور کوچ داد و بعد از دوران بیدادگری ماشاءالله خان و بعد از گذشت یک سال که ابراهیم خان ملقب به مسعود لشکر فرزند قدرت‌الله خان فرزند درویش جلال‌الدین بن درویش آقاسی بن حاج همت جندقی مالک‌الرقاب این منطقه گردید جبراً سمت منشیگری مسعود لشکر نیز به عهدهٔ او قرار یافت و اگر از انصاف نگذیریم وجود منتخب‌السادات چه در دستگاه ماشاءالله خان و چه در دستگاه مسعود لشکر منافع معنوی و حیثیتی و مال و ناموس بسیاری از مردم بیچاره ستمزده را در بر داشت. هنوز بیش و کم افرادی وجود دارند که بیدادگری‌های آن دوره از نظرشان محو نشده و نوشتن آن به مصداق گفتهٔ الحق مُرُّ موجب رنجیدگی نظر بسی افراد و ایجاد دشمنی برای نویسنده خواهد بود. پس همان بهتر که به چگونگی بعضی بیدادگری‌های بیدادگران اشاره نشود و به اصل موضوع بپردازیم. منتخب‌السادات در سال ۱۳۱۵ قمری قسمت عمدهٔ مراثنی میرزا احمد صفائی را با بذل عنایت مرحوم عمیدالممالک سمنانی به چاپ رسانید.

در سال ۱۳۰۵ شمسی که با اهتمام و بذل توجه مرحوم اسمعیل هنر یغمائی و دامادش

مرحوم استاد حبیب یغمائی اولین مدرسه ملی که بنام مدرسه ملی هنر<sup>۱</sup> در خور تأسیس گردید مدیریت و تدریس قسمت عمده دروس مدرسه به مرحوم منتخب السادات محول گردید و مرحوم شیخ علی فقیهی نیز که چهل سال در مدرسه عالی سپهسالار تهران تحصیلات قدیمه داشت تدریس فقه و علوم دینی می کرد و مرحوم محمدتقی خجسته و مرحوم میرزا ابوالقاسم مجد و مرحوم شیخ عبدالرحیم رحمانی نیز گاهگاهی در تدریس با مرحوم منتخب السادات همکاری داشتند. در سال ۱۳۰۷ شمسی که مدرسه ملی هنر خور جزو مدارس دولتی شد مدرسه مذکور به نام مدرسه دولتی هنر موسوم گردید و همچنان منتخب السادات مدیریت و آموزگاری را به عهده داشت و پسر بزرگش میرزا همایون وکیل آل داود نیز عنوان آموزگاری این آموزشگاه را یافت و عبدالحسین یغمائی نیز به عنوان فرآش (خدمتگزار) آموزشگاه مذکور استخدام گردید.

محل مدرسه ملی هنر در یکی از خانه‌های اسمعیل هنر یغمائی بود. به جای نیمکت در دو طرف طول اطاق از آجر و گچ ساخته بودند و به جای میز در جلو تخت‌های مذکور، میز سراسری از آجر و گچ ساخته بودند که سطح میز روی ستون‌های آجری قرار داشت و این ستون‌ها طوری ساخته شده بود که محل پاهای هر شاگرد را از شاگرد پهلوی او جدا می کرد و سطح میز مورب و مایل به طرف شاگرد بود. هزینه مدرسه و دستمزد فرآش مدرسه ملی را اسمعیل هنر یغمائی و استاد حبیب یغمائی می پرداختند و نیز به مرحوم شیخ علی فقیهی هم برای تدریس کردن از جانب مؤسسین مدرسه کمک مالی می شد.

خدمتگزاری مدرسه ملی هنر را نیز میرزا باقر کلانتری فرزند میرزا علی اصغر ابن حاجی میرزا باقر سمنانی چند ماهی بعهده داشت.

در سال ۱۳۰۷ که مدرسه ملی هنر جزو مدارس دولتی شد خور تابع شهرستان سمنان بود و تعدادی میز و نیمکت دانش آموز که نیمکت و میز آنها اتصالی به هم داشت با چند

---

۱. در سال ۱۳۰۵ مدرسه فروغی در خور تأسیس شد که بودجه آن را اداره اوقاف بیابانک می پرداخت. مدرسه هنر که دولتی بود در سال ۱۳۰۷ گشایش یافت. شرح تأسیس آن مدرسه را حبیب یغمائی در مجله ارمنان همان سال نوشته است. گزارش تأسیس این مدرسه را همراه با اسنادی که اخیراً از سازمان اسناد ملی ایران به دست آورده‌ام در جای دیگر خواهم نوشت.

عدد صندلی که همه آنها را از چوب گردو ساخته بودند و صرفه‌جوئی در میزان مصرفی چوب در آنها مشاهده نمی‌شد با چند تخته جاجیم‌های مرغوب پشمین برای مدرسه ملی هنر از اداره معارف سمنان فرستادند. جاجیم‌ها برای آن بود که شاگردان مدرسه هنگام نماز خواندن بگسترانند و روی جاجیم‌ها نماز خود را بخوانند. به استثناء روزهای تعطیل روزهای دیگر به طور مرتب و منظم ساعت ۱۲/۵ ظهر شاگردان دستجمعی نماز ظهر و عصر را می‌خواندند و به ترتیب سن هر روزی خواندن نماز ظهر و عصر با یکی از دانش‌آموزان مدرسه بود. بدیهی است که خوانندگان محترم توجه خواهند داشت که ابتدا شاگردانی که سن بیشتری داشتند در خواندن نماز مقدم بر کوچکتران بودند. در بعضی از روزها نیز نماز ظهر را شاگردی و نماز عصر را شاگردی دیگر قرائت می‌کردند و غالباً خود مرحوم منتخب‌السادات موقع نماز خواندن شاگردان به مدرسه می‌آمد.

تابلو یا تخته‌سیاه کلاس‌ها را از چلیک‌های آهن سیاه ساخته بودند. در لبه چهار طرف آن تخته‌ای چوبین به عرض سه سانتیمتر و به همین قطر میخکوب کرده بودند و چون تخته سیاه از چلیک‌های آهن سیاه آماده شده بود نیازی برای رنگ‌آمیزی تخته‌سیاه اصولاً به نظر نمی‌رسید.

منتخب‌السادات معمولاً همه روزه نیم‌ساعت زودتر به مدرسه می‌آمد و یک ربع ساعت به وقت مقرر کلاس باقی بود که زنگ مدرسه را می‌نواختند و شاگردان به طور منظم و به ترتیب قد صف خود را می‌آراستند. پس از آراسته شدن صف از شاگردان حاضر و غایب می‌شد بعد سرود می‌خواندند که قسمتی از آن سرود که در خاطرمان مانده است ذیلاً می‌نویسم:

صحن مدرسه لاله‌زار ماست      کسب معرفت کار و بار ماست  
تازه عهد انوشیروان شد      کار و بار ما افتخار ماست  
روی زرد وطن ارغوان شد

(هورا)

منظور بنده از این سرود منحصرأ نوع سرود و مفهوم آن است و نظر خاصی نیست که

یادی از شخص معینی شده باشد و چنین گمانی را درباره بنده بزنند. سرودی دیگر نیز می‌خواندند که از آن چیزی به خاطر باقی نمانده است. بعد از خواندن سرود و کشیدن هورا، منتخب السادات از حسن سجایای انسانی و اخلاقی و اخلاقیات و تشویق و ترغیب کردن شاگردان به انجام فرایض دینی و مذهبی و رسوم مردم‌داری و آداب و شعار اسلامی و تربیت صحیح سخنانی ایراد می‌کرد و سپس اجازه رفتن به کلاس با نواختن زنگ مدرسه اعلام می‌شد، و دانش‌آموزان به کلاس‌های خود می‌رفتند. و نیز ناگفته نماند بعد از رسمی شدن مدرسه میرزا همایون و کیل آل داود پسر منتخب السادات به آموزگاری و عبدالحسین یغمائی به عنوان فراش به خدمت گمارده شدند.

برنامه درسی شاگردان روزی پنج ساعت بود برنامه کلاس اول حروف‌شناسی و دانستن حرکات حروف و تشدید و واو معدوله و علامت تنوین و تلفظ آن و عددنویسی حداکثر تا هزار.

در کلاس دوم و سوم و چهارم برنامه تفاوت داشت. فقط ساعت اول همه روزه قرآن تلاوت می‌شد. دروس دیگر فارسی تاریخ، شرعیات، جغرافی، املا، حساب جمع و تفریق و ضرب و تقسیم عدد صحیح و کسر اعشاری و متعارفی مطلقاً تدریس نمی‌شد. کتاب فارسی را لالی الادب و کتاب شرعیات را جامع محمدی می‌گفتند. در روی جلد آن تألیف سید محمد تدین چاپ شده بود. در آن روزها دفتر کلاسی برای دانش‌آموزان هر کلاس و نمره آنان وجود داشت. اما دفتر امتحانات در آموزشگاه وجود نداشت. فقط در خردادماه هر سال یک امتحان نهائی از هر دانش‌آموز به طریقی که ذیلاً یادآور می‌شوم به عمل می‌آمد:

چند روز پیش از آنکه امتحانات شروع گردد مدیر مدرسه، عده‌ای معاریف و معتمدان محل را کتبی دعوت می‌کرد و تاریخ شروع امتحانات و تاریخ خاتمه آن را نیز ضمن دعوتنامه اعلام می‌نمود.

روز پیش از شروع امتحانات تالار (ایوان بزرگ) مدرسه را که از نظر وسعت در خور

بی‌نظیر بود و تقریباً در تمام خور ایوانی به آن زیبایی وجود نداشت از قالی مفروش می‌کردند. بعد در سه ضلع کف ایوان صندلی می‌گذاشتند و چون تعداد صندلی‌های مدرسه کافی برای نشستن مدعوین نبود از منزل مرحوم اسمعیل هنر یغمائی یکدست صندلی لهستانی و چند عدد نیز از اداره حکومتی (بخشداری) می‌آوردند.

اسامی مدعوین و معتمدین که به منزله هیأت ممتحنه بودند آنچه که در خاطر باقی ماند این افراد بودند:

۱- حجة الاسلام شیخ علی فقیهی ۲- اسمعیل هنر یغمائی (معمد دیوان) ۳- حجة الاسلام سید عبدالله لسان الحق طباطبائی ۴- غضنفرخان غلامرضائی ۵- میرزا ابوالقاسم مجد ۶- محمدتقی خجسته ۷- شیخ عبدالرحیم رحمانی ۸- سید عبدالحسین ادیب آل داود ۹- میرزا حسینقلی فرمان یغمائی ۱۰- مهدی قلی بیک غلامرضائی ۱۱- ملایحیی امینی. جلسه امتحانات از ساعت هشت صبح تا ظهر ساعت ۱۲ ادامه داشت و پرسش‌هایی که از شاگردان می‌شد برنامه آن طوری بود که هر دانش‌آموز بطور انفرادی به جلسه امتحان می‌آمد و مواد درسی از او پرسش می‌شد و به او نمره می‌دادند. برای املا و حساب هم شاگرد را به پای تخته سیاه هدایت می‌کردند و شاگرد امتحان املا و حساب خود را روی تخته سیاه می‌نوشت. مفهوم اشعار فارسی و لغات کتاب لآلی‌الادب را پرسش می‌کردند. بدینگونه که نوشتیم از شاگرد در یک جلسه به طور انفرادی تمام موادی که باید آزمایش شود پرسش می‌شد و نمره هر مواد را روی یک برگه کاغذ مارکدار اداری می‌نوشتند و هیأت ممتحنه ذیل آن را گواهی و امضا می‌کردند و در پایان امضا مدعوین، آخرین امضا امضای مدیر مدرسه بود، و مهر مدرسه نیز مهور می‌شد. و این برگ کارنامه تحصیلی آن دانش‌آموز بود که در بایگانی مدرسه ضبط می‌گردید. جلسه مذکور در نظر شاگردان ابهت و عظمتی خاص داشت، از مدعوین نیز با چای پذیرائی می‌شد.

وضع بهداشتی شاگردان نیز در خلال دوران تحصیلی بررسی می‌شد. آنچه که مربوط به وضع نظافت جسمی و لباس شاگردان بود مدیر مدرسه کاملاً بررسی می‌کرد و پزشک محل هم هفته‌ای یکبار به مدرسه می‌آمد و شاگردان معاینه پزشکی می‌شدند. در آن

روزگاران منحصراً پزشک دولتی در مرکز بخش خور و جندق و بیابانک بود که نامش حبیب‌الله و نام خانوادگیش وثوقی و به دکتر وثوقی مشهور بود و طبیبی حاذق به حساب می‌آمد. مردم نیز به او علاقه و ارادتی خاص پیدا کرده بودند. و اکنون که ۵۵ سال یا بیشتر از آن زمان می‌گذرد نام او به نیکی یاد می‌شود و حذاقت او را در طبابت و درمان بخشیدن به مرض می‌ستایند. دکتر حبیب‌الله وثوقی اولین طبیبی بود که از جانب دولت به این منطقه اعزام شده بود و از ۱۳۰۷ تا اوایل ۱۳۱۱ در این منطقه خدمت ارزشمند خود را بی‌دریغانه به بهترین وجهی انجام داد. و پس از آنکه از این بخش منتقل گردید عموم اهالی از رفتن او متأسف بودند.<sup>۱</sup>

برای سرگرمی شاگردان مدرسه نیز منتخب‌السادات چند نمونه بازی‌های سرگرم‌کننده به دانش‌آموزان آموخته بود که بعضی از آن بازی‌ها جنبه ورزشی هم داشت که توضیح چگونگی هر کدام از آنها سخن را به درازا می‌کشاند. ظهرها و عصرها که موقع رفتن شاگردان به خانه‌شان می‌شد شاگردان صف می‌کشیدند و پرچم سه رنگ مدرسه را به دست شاگردی که از لحاظ قامت بلندتر می‌نمود و می‌دادند و پس از آنکه مدیر مدرسه خبردار به شاگردان می‌گفت و فرمان به چپ‌چپ یا به راست‌راست می‌داد قدمرو می‌گفت و شاگردان به طور منظم و مرتب از مدرسه پشت سر هم خارج می‌شدند و تا وسط حسینیه خور می‌رفتند. فرآش مدرسه - عبدالحسین یغمائی - نیز برای نظارت داشتن وضع رفتار آنها به همراه آنها می‌رفت. هنگامی که تمام صف به داخل حسینیه وارد می‌شد فرآش با صدائی رسا می‌گفت (ایست). شاگردان فوری ساکت و آرام می‌ایستادند. سپس فرآش مدرسه با گفتن جمع (صف برهم) اجازه رفتن خانه را به شاگردان اعلام می‌کرد و هر کدام به راهی که باید بروند می‌رفتند. این برنامه همه روزه ظهر و عصر انجام می‌شد. در آن دوران پرچمدار مدرسه آقای حسین امینی برادر آقای محمد دارا امینی و گاهی نیز شاگردی دیگر موسوم به علی غلامرضائی فرزند ابراهیم که اکنون مدعو به حاج علی

---

۱. دکتر حبیب‌الله وثوقی در سال ۱۳۴۹ که من به تهران آمدم در داروخانه‌ای در میدان ژاله به کار می‌پرداخت و من روزی به دیدار او رفتم.



غلامرضایی است بودند.

صبح روز نوروز هر سال شاگردان ابتدا به مدرسه می‌رفتند و صف خود را می‌آراستند و از مدرسه برای عرض سلام و تبریک به خانهٔ منتخب‌السادات می‌رفتند و منتخب‌السادات به هر کدام از آنها با در نظر گرفتن استعداد و میزان معلومات و تربیت ایشان مقداری نوشت‌افزار، کاغذ، مرکب سرقلم، چوپ قلم و مداد عیدی اعطا می‌کرد و همگی را مورد نوازش و محبت قرار می‌داد.

صبحانهٔ خود را غالباً در مدرسه صرف می‌کرد در یکی از اطاق‌های مدرسه منقلی آتش و دو عدد قوری آب جوش همه روزه وسیلهٔ فرآش مدرسه آماده می‌شد. مقداری نان خشک و قند و چای و نبات نیز قبلاً آماده کرده بود. دو دانه تخم مرغ هم همه روزه از خانه با خود می‌آورد و کنار منقل آتش می‌گذاشت که نیم‌پند شود. قدری نان خشک هم داخل لیوان می‌گذاشت و آب روی آن می‌ریخت که خیس شود. بعد از خیس شدن نان‌ها را روی هولهٔ کرباسی که داخل سینی کوچکی گسترده بود می‌نهاد و بدینگونه صبحانهٔ خود را در مدرسه صرف می‌کرد.

در یکی از روزها که داخل اطاق نشسته و صرف صبحانه خود را می‌کرد و درب اطاق نیز از طرف داخل بسته بود و شاگردان مشغول چوگان‌بازی در صحن مدرسه بودند پسرزاده اش - سید مهدی آل داود فرزند مرحوم سید عبدالحسین ادیب آل داود - گوی را با شدت هر چه تمام‌تر به درب اطاق اصابت کرد و صدائی مهیب از در به داخل اطاق پیچید. منتخب‌السادات که چنین انتظاری را نداشت و از این خیال فارغ بود به خود لرزید. فوری از داخل اطاق بیرون دوید و پس از تحقیق کردن و آگاهی یافتن از عامل عمل، پسرزاده خود را کتک زیادی زد و گفت برای من یقین است که او عمداً گوی را به درب اطاق زده که مغافصهٔ مرا ترساند و سزاوار خوردن کتک بیش از این‌ها می‌باشد. برای تابلوی مدرسه و تابلوی کلاس‌ها گچ سائیده نرم را با قدری آب مخلوط کرده و آن را در سینی بیضی شکل ریخته و بعد از منقبض شدن گچ را از سینی خارج و نام و پایه کلاس را روی آن صفحه و لوحهٔ گچی نقر کرده بود و پیش از آنکه نوشته را روی لوحه نقر کند روی